

وقایع نگاری های الجزایر

آبرکامو ترجمه‌ی هانیه رجبی

نلدستان ۱۰



این کتاب پیش‌تر حروف چینی شده و در شرف چاپ بود که وقایع ۱۳ مه^۱ به وقوع پیوست. پس از اندکی غور و تأمل، به نظرم رسید این اثر هنوز ارزش چاپ دارد و در واقع نوعی گزارش بی‌واسطگی این رویدادها محسوب می‌شود و با توجه به سردرگمی‌های امروزی، راه‌حل‌های احتمالی و مواضع مطرح‌شده در آن باید بیش از هر زمان دیگری شنیده شوند. اذهال عمومی در الجزایر تغییرات زیادی کرده و به تبع آن، امیدها و درعین حال نگرانی‌های بزرگی برانگیخته است. اما حقایق همان‌ها هستند و اگر روزی خواستار آینده‌ای قابل دفاع باشیم، باید به رسمیت شناخته شوند؛ آینده‌ای که در آن فرانسه، در حالی که سنت آزادی‌خواهی‌اش را از ته دل در آغوش کشیده، خواستار اجرای عدالت برای تمام مناطق الجزایر، بی‌تبعیض و مصلحت‌اندیشی برای یکی از طرفین بر دیگری باشد. امروز همانند گذشته، تنها آرزوی من از چاپ مستقل این اثر کمک به این نکته است که متوجه آن آینده را روایت کنم.^۲

۱. در ۱۳ مه ۱۹۵۸ شورش مهاجران فرانسوی در الجزایر آغاز شد. این قیام در نهایت زمینه‌ی بازگشت ژنرال دوگل را به قدرت فراهم کرد که با سرکوب شورشیان منجر به استقلال الجزایر شد.
۲. برای باوشت‌ها از توضیحات مترجم انگلیسی نیز استفاده شده است.

دیباچه

این اثر مجموعه‌ای است از مقالات درباره‌ی الجزایر. این تکیه‌نگاری‌ها وقایع و وضعیت فرآیندی بیست‌ساله از ۱۹۳۹ (دوره‌ای که شاید در فرانسه هیچ‌کس به مسائل این سرزمین علاقه‌ای نداشت) تا ۱۹۵۸ (یعنی زمانی که صحبتِ الجزایر نقل هر محفلی بود) را پوشش می‌دهند. البته برای انتشار تمام این نوشته‌ها یک کتاب کفایت نمی‌کرد؛ بسیاری از تکرار مکررات متن حذف و گزارش‌های بیش از حد کلی تا جای ممکن مفید و مختصر شدند. البته، مهم‌تر از این‌ها، لازم بود تا واقعیت‌ها، اعداد و ارقام و اظهارنظرهایی که وجود آن‌ها در متن ضروری به نظر می‌رسد مشخص باشند تا مبادا از متن حذف شوند. نوشته‌های این کتاب در واقع خلاصه‌ای از افکار انسانی است که از جوانی درگیر مسئله‌ی الجزایر بوده و بهبوده می‌کوشیده تا زنگ خطر را درباره‌ی وضعیت این جامعه به صدا در بیاورد. او از نقش فرانسه در این مخمصه به‌خوبی آگاه بوده و با این حال نه می‌توانسته عملکرد مستمرگران را تأیید کند، نه سیاست‌های محافظه‌کارانه‌ی دولت فرانسه را. گرچه، به دلیل دل‌سپردگی به اصل و تبار الجزایری‌ام، نمی‌توانم منش بر خورد قشر سرسپرده به ظلم را نیز نادیده بگیرم که سبب تشدید رنج و محنت قبایل عرب این کشور شده و مردم فرانسه را، به واسطه‌ی دلبستگی‌های فرهنگی و اجدادی به این سرزمین، اندوهگین کرده است و مهم‌تر از آن باعث تشدید نفوذ سرمایه‌داری نوین در این

منطقه شده است. چنین وضعیتی در نهایت منافع فرانسه و جهان غرب را به خطر خواهد انداخت و این به نفع هیچ یک از طرفین نیست.

بی تردید قرار گرفتن در چنین جایگاهی به مذاق هیچ یک از طرفین مخاصمه خوش نمی آید و به خوبی می دانم که هر یک از آن ها چه برداشتی از این نظراتم خواهند داشت. از این که نمی توانم به خود بقبولانم که به عقیده یا احساسی متناقض با افکارم تظاهر کنم، صمیمانه پوزش می طلبم. در همین راستا، هیچ یک از طرفین نیز مطلوب من نیستند. این موضوع که، با کمال تأسف، دریافته ام جبهه ی سوم (جایی در میانه ی نبرد این دو جناح، جایی که می توان با آرامش درباره ی این شرایط سخت تأمل کرد) اندک اندک در حال رنگ باختن است شک و تردید جدی به آگاهی و وثوقم در مورد مسائل و متقاعد شدنم به این که دلیل اصلی حماقت های همگی ما، نحوه ی عملکرد فاقد ابتکار جامعه ی سیاسی و روشنفکری است، در نهایت سبب شده تا با هیچ یک از طرفین احساس نزدیکی نکنم. در نتیجه تصمیم گرفتم از شرکت در بحث و جدل های بی پایان طرفین منازعه (که تنها پیامد واقعی اش شعله ور شدن آتش درگیری میان مردم الجزایر و تعمیق اختلافات در فرانسه ای بود که همین حالا نیز درگیر نفرت پراکنی و فرقه گری است) دوری جویم.

البته خبثت فرانسه، که هیچ علاقه ای ندارم خود را بدانم بیالایم، نیز در این میان امری انکارناپذیر است. تنها چیزی که به خوبی از آن آگاهم این است که چنین رویکرد خبیثانه ای در گذشته، چه هزینه هایی برای ما به ارمغان آورد و ادامه ی آن هزینه های بیش تری را هم بر ما تحمیل خواهد کرد. در بیست سال گذشته، جوری از مخالفان سیاسی خود نفرت داشتیم که حاضر شدیم هر مابوایی، حتی یک دیکتاتوری خارجی را جایگزین آن ها کنیم. فرانسوی ها در ظاهر از ادامه ی این بازی مرگ بار خسته نمی شوند. به نظر کوستین این مردم عجیب حاضرند تصویر زشتی از خودشان به جای بگذارند تا این که فراموش شوند. شاید تنها در حالتی که کشورشان از روی نقشه محو گردد این جنبه نیز به فراموشی سپرده شود. البته آن چه از ما به تصویر کشیده می شود دیگر اهمیت چندانی ندارد! تصویری که در آن ملتی زیر یوغ

بندگی هستیم که حتی آزادی نقد یکدیگر را نیز از دست داده‌ایم. تا زمانی که این حقایق پابرجا هستند، با در نظر گرفتن تمام جوانب، نباید تنها به دنبال اثبات افکار و نظرات خود باشیم. از نظر من، تنها اقدام مثبت در حال حاضر کسانی هستند که جلوی این خون‌ریزی بیهوده را بگیرند. بهترین راه حل نیز، از دید من، همان است که آینده‌ای مطمئن برای جهانیان به ارمغان آورد. جهانی که مشکلاتش به قدری بر روی شانهم سنگینی می‌کند که هر فرصتی را برای خودنمایی از من سلب کرده است.

پیش از هر چیز، باید اعلام کنم هنوز به آن درجه از اعتماد به نفس نرسیده‌ام که گمان کنم پاسخ تمام پرسش‌ها را در اختیار دارم. البته برای احتراز از چنین جنگ و جدل‌های عریانی دلایل دیگری نیز دارم. بنابراین باید اعتراف کنم تروریسم ریشه‌دوانده در الجزایر بر دیه‌گاه کلی من اثر شگرفی گذاشت. زمانی که سرنوشت گروهی از زنان و مردان، مستقیم یا با واسطه، به مقاله‌هایی پیوند می‌خورد که نویسنده در کمال آسایش و بی‌خاری از دانش شخص دیگری آن‌ها را نوشته، پس باید در قلم زدن بسیار محتاط بود و تمام جوانب آن را سبک و سنگین کرد. با وجودی که تا حد ممکن از یادداشتن در این عرصه‌ی خطرناک اجتناب ورزیده‌ام، اما باز گمان می‌کنم با انتقاد از خط‌مشی شورشیان هر واقع به آتش افروزان بی‌شرم تراژدی الجزایر یاری رسانده‌ام. از سوی دیگر بیم این را دارم که، با بازخوانی آثار برجامانده از خطاهای سهوی فرانسه در این عرصه، برای دیوانگان جنایت‌پیشه عذرویهانه تراشیده باشم که به میان مردم بی‌گناه نارنجک پرتاب کردند (افرادی که شاید از قوم و خویشان خود من بوده باشند). با وجود این که چنین مواردی را با چشمان خودم شاهد بودم، باز هم لازم است که معنای آن را بیش‌تر توضیح دهم. افرادی که با موقعیت توصیف‌شده برخورد نداشته باشند به احتمال فراوان قادر نخواهند بود به راحتی در موردش قضاوت کنند. آن‌هایی هم که چنین وضعیتی را تجربه کرده‌اند، متأثر از طرز فکری قهرمان‌مداران، به شدت معتقدند که بهتر است برادران‌شان کشته شوند تا این که اصول و عقایدشان از میان رود. من دورادور آن‌ها را تحسین می‌کنم، زیرا در ذاتم قربانی با جنم چنین انسان‌هایی احساس نمی‌کنم.

البته تمام این اصول و عقاید بی معنا و پوچ هم نیستند. تضارب آرا امری ممکن است، حتی میان طرفین مسلح یک منازعه. این حق هر کسی است که برای درک و فهم استدلال های دشمنش، قبل از این که افکارش را بر او تحمیل کند، پا پیش بگذارد. اما استفاده از حربه ی ترور به عنوان یک تاکتیک اولویت های هر دو طرف را تغییر می دهد. وقتی یکی از اعضای خانواده ی کسی کشته می شود، ممکن است در ذهن خود چنین تصور کند که ای کاش می شد با او مهربان تر بودم و بیش تر کنارش می ماندم و با این همه، همچنان مخالف رفتارهای تهاجمی باقی بماند. دست کم این چنین بقیه ی افراد خانواده زنده خواهند ماند و فرصت کنار هم بودن را خواهند داشت. از نظر من این همان چیزی است که می توان عدالت حقیقی و افتخار نامیدش. اگر چنین نباشد، پس دیگر در این دنیا هیچ مفهومی برای ما معنا ساز نخواهد بود.

تنها براساس این پیش فرض است که کسی حق دارد و حتی موظف است ادعا کند دخالت فرانسه در درگیری های نظامی و سرکوب مردم الجزایر از بعضی جهات قابل قبول نبوده است. اقدامات تلافی جویانه علیه مردم الجزایر و شکنجه ی شورشیان هر دو بر دوش ما، که درباره ی وقایع این کشور احساس مسئولیت داریم، سنگینی می کند. این که قادر به انجام دادن چنین کارهایی هستیم یک واقعیت تحقیرآمیز محسوب می شود که باید با آن روبرو شویم. در واقع اصلاً نباید خود را در اجرای چنین اعمالی در هیچ زمینه ای (حتی به بهانه ی کارآمد بودن آن ها) محق بدانیم. به محض آن که یک شخص یا دولت، حتی غیر مستقیم، به سمت چنین اقداماتی برود، دیگر هیچ ارزش یا قانونی معنا نخواهد داشت. اهداف و دلایل هر شخص و دولتی هم به اندازه ی بقیه صحیح به نظر می رسد که پیامد تداخل آن ها جنگ افروزی های بی حاصل، یا به بیان دیگر، رهایی از قید و بند قانون است که یگانه نتیجه اش چیرگی عقاید پوچ گرایانه بر جامعه است. چه در انجام دادن این کارها تعمد داشته باشیم، چه تحقق شان از اختیار ما خارج باشد، چنین فرآیندی ما را به سمت و سوی قانون جنگل — جایی که خشونت و ورزی تنها قاعده محسوب می شود —

عقب می‌راند، حتی کسانی که گمان می‌برند گوش‌شان از حرف‌های اخلاق‌مدارانۀ پُر شده نیز باید درک کنند که هنگام پیروزی در یک نبرد بهتر است آن سمتی بایستند که از بی‌عدالتی رنج می‌برد تا این که خود مجری آن باشند. در غیر این صورت، ما از صدها جنگجوی سپاه دشمن خطرناک‌تر و مضرت‌تر خواهیم بود. برای نمونه، آیا ارتکاب چنین اعمالی برضد افرادی در الجزایر که در کشتار بی‌گناهان، شکنجه‌ی آن‌ها یا توجه ستمگری‌هاشان تردید نمی‌کردند، به این بهانه که خودشان مرتکب جنایت شده‌اند خطا محسوب نمی‌شود؟ آیا هر شیوه‌ای، اگر تنها تحت لوای مقابله با اقدامات ناموجه دشمن انجام شود، مؤثر خواهد بود؟ در این جا لازم است با مهم‌ترین دلیلی که از سوی طرف‌داران کاربرد شکنجه مطرح شده بی‌واسطه رو به‌رو شویم: آن‌ها مدعی اند گرچه ممکن است چنین خشونت‌ی شرافت ما را زیر سؤال برد، در عوض با آگاه شدن از محل اختفای سی بمب دستی جان بی‌گناهان زیادی نجات پیدا خواهد کرد. هر چند باید اشاره کرد که این نحوه‌ی برخورد خود باعث پدید آمدن دست‌کم پنجاه تروریست جدید خواهد شد که، با به کارگیری شیوه‌هایی متفاوت و در مکان‌هایی تازه، سبب کشته شدن انسان‌های بی‌گناه بیش‌تری خواهند شد. حتی اگر کاربرد شیوه‌های غیرشرافتمندانه به بهانه‌ی واقع‌گرایی یا کارآمدی قابل قبول به نظر آیند، باز هم فایده‌ای نخواهند داشت، جز بی‌اعتبار کردن فرانسه در داخل و خارج کشور. در نهایت، این رویکرد سودجویانه بی‌شک سبب افزایش فساد اخلاقی نزد فرانسوی‌ها و انزوای هر چه بیش‌تر الجزایر خواهد شد. این شیوه‌ها که برخی واقعیت‌ها را تغییر خواهند داد گستاخانه، انقلاب‌جویانه یا بی‌شرمانه نیستند، بلکه همواره ابلهانه‌اند. در واقع سرکوب معترضان، به دلیل افراطی‌گری‌های مجرمانه، حتی در مواقعی که آن‌ها با اهداف یکی از طرفینِ مخاصمه هم‌سو باشند، جزء وظایف دولت‌ها نیست. بهتر است حکومت‌ها شکل افراطی‌گرایی را علنی سرکوب و تقبیح کنند تا این که با عملکرد خود سبب شوند هر شهروندی در قبال رفتارهای مجرمانه‌ی یک اقلیت احساس مسئولیت کند و ناچار باشد له یا علیه آن‌ها واکنش نشان دهد.

اگر پی‌آن‌ایم که تا جای ممکن نقش مفیدی ایفا کنیم، باید با قدرت و صراحت، اعمال تروریستی جبهه‌ی آزادی‌بخش میهنی الجزایر^۱ را ضد شهروندان فرانسوی و شاید مهم‌تر از آن ضد اعراب محکوم کنیم. این تروریسم جرمی است که هیچ توجیهی ندارد و باید از رشد آن جلوگیری کرد. شکل کنونی این اعمال تاکنون در هیچ‌یک از جنبش‌های انقلابی به چشم نخورده است. این شکل کنونی تا به حال در هیچ‌یک از جنبش‌های انقلابی پذیرفته نشده، برای مثال تروریست‌های روس در سال ۱۹۰۵ ترجیح می‌دادند بمیرند تا به این شیوه تن دهند (مدرکش هم موجود است) این که رفتارهای دهشت‌بار افرادی را که، بی‌ملاحظه‌ی جنسیت یا سن، دست به کشتار شهروندان عرب و فرانسوی می‌زنند ناشی از ظلم تحمیل شده بر اعراب بدانیم غلط است. گذشته از این‌ها، گانندی اثبات کرد که یک شخص می‌تواند برای یک ملت مبارزه کند، بی‌آن‌که خللی بر ارزش‌های جهان‌شمول بشری وارد کند، برنده‌ی این نبرد باشد. هنگامی که یک شخص، بین جمعیتی بی‌گناه و با علم به این‌که میان آن‌ها زنان و کودکان هم وجود دارند، دست به حمله‌ای کور می‌زند، دیگر هیچ توجیهی قابل قبول نیست و مجرم چنین اقدامی تا ابد متحمل رنج و عذاب و رسوایی خواهد شد.

آن‌گونه که خواننده‌ی این اثر به‌زودی متوجه خواهد شد، بارها و مؤکداً تکرار کرده‌ام که — اگر گوش شنوایی باشد — هر دو طرف معاصمه باید محکوم شوند. از همین بحث نتیجه گرفته‌ام که سخن گفتن در مذمت شکنجه‌های فرانسوی‌ها، میان جماعت منتقدی که هیچ حرفی درباره‌ی ملوزه^۲ یا مثله کردن کودکان اروپایی ندارند، سخت اشتباه است. بر همین اساس، محکوم کردن تروریسم نیز در مقابل مردمی که در اعماق وجودشان معتقدند باید شکنجه را تحمل کرد هم امری بیهوده است. متأسفانه واقعیت این است که بخشی از آرای عمومی در فرانسه، به شکلی نه‌چندان صریح، معتقدند که آدم‌کشی و مثله کردن حق اعراب است، در حالی که

۱ Front de libération nationale

۲ در سال ۱۹۵۷، ۳۰۳ مسلمان اهل روستای ملوزه یا مشتته، به پهلای‌ی حمایت از یک گروه رقیب طرف‌دار استقلال (یعنی جنبش ملی الجزایر) توسط افراد جبهه‌ی آزادی‌بخش میهنی به قتل رسیدند.



وقایع نگاری های الجزایر

وقایع نگاری های الجزایر مجموعه ای است از مقالات و یادداشت هایی که آلبر کامو از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۵۸ در باره ی زادگاهش الجزایر نوشت. او در این دوره ی پر آشوب که به فتنه، کشتار، جنگ های داخلی و اختلاف های عمیق سیاسی منجر شد، سعی کرد راوی روح الجزایری باشد که می شناخت. بی هیچ مسامحه و مصالحه ای بزرگی از طرفین درگیری. او در سفری به یکی از مناطق فقیرنشین این کشور، القباصل، رفت و روایت کرد چگونه تبعیض های جدی انسان ها را در آن جا گرسنه نگه داشته و حالا آن ها می خواهند انتقام بگیرند. این روزها سال هاست که از استقلال الجزایر و ماجراها و درگیری های روشنفکران در باره اش گذشته اما این یادداشت ها انگار گه نشدنی نیستند. این مقالات نشان دهنده ی روح بزرگ و وسعت دید نویسنده ای است که می کوشید از استبداد در هر شکلش تبری جوید و علیه اش بایستد. بسیاری از این یادداشت ها در روزنامه های گوناگون منتشر شده و در سال ۱۹۵۸ به درخواست ناشر کامو تدوین شان می کند و مقدمه ای درخشان بر آن ها می نویسد. این کتاب نشان می دهد کامو ی غیرداستان نویس چه قدرتی دارد در یادداشت نویسی و روزنامه نگاری و چگونه می تواند در فضایی شعارزده و احساسی تأمل کند و از خرد و عقل بنویسد تا خون های کم تری ریخته شوند. مقالاتی که نام او را به عنوان یک روشنفکر پرطنین کرده اند، حتی بعد این همه سال که از مرگش می گذرد.